

پیش نویس «پلاتفرم» میاسنیکف برای اترناسیونال کمونیستی کارگران (۱۹۳۰)

## گابریل میاسنیکف



میاسنیکف (در مرکز تصویر) در کمیته استانی حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها) در پرم، ۱۹۲۰

سندی که در ادامه می‌آید ترجمه‌ای است از نسخه‌ی اصلی فرانسوی آن. نسخه‌ی فاکسیمیله‌ی این سند توسط رفقای «گروه کارگران» در ایالات متحده برای ما فرستاده شده است؛ این نسخه در آرشیو پرونده‌های ان‌کاوه‌ده (NKVD) در مسکو نگهداری می‌شود. مهر رسمی روی سند نشان می‌دهد که ان‌کاوه‌ده آن را تا تاریخ ۸ ژوئیه ۱۹۳۲ دریافت کرده است و تردیدی نیست که این سند بعداً در تعیین سرنوشت نهایی گابریل میاسنیکف نقش داشته است. ترجمه‌ی ما بر اساس همین نسخه انجام گرفته است.

پیوند به منبع:

<https://libcom.org/article/miasnikovs-draft-platform-communist-workers-international-1930>

یادمان نبود که همین سند را پیش‌تر در جزوه‌ای با عنوان *Le Groupe ouvrier du Parti communiste russe ۱۹۲۳-۳۷* به قلم رفیق‌مان میشل آلیویه در اختیار داشتیم. برخی از یادداشت‌های توضیحی کنونی نیز بر همان منبع تکیه دارند.

### برداشت سند از انقلاب روسیه

قصدمان ورود به شرح زندگی پرماجرایی گابریل ایلچ میاسنیکف نیست، چراکه قبل از این پژوهشگرانی چون پل آوریچ چندین بار به آن پرداخته‌اند.<sup>۲</sup> با این حال، «گروه کارگران» (درون حزب کمونیست روسیه) چیزی فراتر از یک فرد، هرچند نامدار و پُرکار، بود؛ سند حاضر اما حاصل سال‌های تبعید میاسنیکف از اتحاد شوروی است. این نوشته از لحاظ دامنه و ژرفای تحلیل افول انقلاب روسیه، از «مانیفست گروه کارگران» در سال ۱۹۲۳ فراتر می‌رود. هدف ما در اینجا صرفاً طرح چند ملاحظه برای قرار دادن سند در زمینه تاریخی مناسب آن است. حتی اگر پاسخ ما به دعوت میاسنیکف برای نقد و بررسی با تأخیری نودساله همراه باشد، تردیدی نیست که این نوشته سهمی درخور تأمل در فهم ضدانقلابی که در پی انزوای انقلاب کارگری در روسیه و نیز در شکل‌گیری نوعی برنامه آتی که طبقه کارگر در موج بعدی انقلاب برای خود تدوین خواهد کرد، خواهد داشت.

ما واژه «برنامه» را آگاهانه به کار می‌بریم، چراکه این سند صرفاً «پلاتفرم» به معنای متعارف آن نیست؛ یعنی مجموعه‌ای از اصول و نتایجی برآمده از تجارب گذشته مبارزات طبقه‌ی کارگر که حول آن سازمانی سیاسی تازه شکل گیرد. میاسنیکف در اینجا جاه‌طلبی‌های گسترده‌تری داشت. او با طرح فراخوانی برای ایجاد «انترناسیونال کمونیستی کارگران» (شاید بازتابی از تلاش پیشین حزب کارگران کمونیست آلمان – KAPD – در همین راستا؟)<sup>۳</sup> مجموعه‌ای از اقداماتی را پیشنهاد می‌کند که به نظر او طبقه کارگر باید برای بنیان‌گذاری نظم نوین انقلابی خود دنبال کند. به بیان کوتاه، این سند بیش از آنکه پلاتفرمی برای تأسیس یک انترناسیونال کمونیستی جدید در بحبوحه ضدانقلابی سهمگین باشد، برنامه‌ای برای احیای انقلابی طبقه کارگر در دهه ۱۹۳۰ است.

ایده‌های مطرح‌شده در این سند، در بیشتر موارد، برای میاسنیکف تازه‌گی نداشتند. آنها همان دیدگاه‌هایی بودند که «گروه کارگران» – که میاسنیکف چهره‌ی اصلی و الهام‌بخش آن بود – به مدت یک دهه بر آنها پافشاری می‌کرد. تردیدی نیست که آنچه بیش از هر چیز رهنمون میاسنیکف بود، تجربه‌ی زیسته‌ی وی در

---

۱. این متن به صورت آنلاین در وبسایت [leftcommunism.org](http://leftcommunism.org) نیز قابل دسترسی است.

انقلاب روسیه بود؛ انقلابی که او را در مرکز رویدادها قرار داده بود. به‌عنوان مبارزی بلشویک از سال ۱۹۰۵، نتیجه‌گیری‌های او بسیار مهم‌اند، زیرا می‌دید حزبی که خود در ساختن‌اش نقش داشته و آن را تجسم راستین طبقه‌ی کارگر می‌دانست، از سال ۱۹۲۰ به بعد در مسیری نادرست افتاده است.

چرا سال ۱۹۲۰؟ پژوهشگرانی که به‌طور جزئی به بررسی انقلاب روسیه پرداخته‌اند، معمولاً بر مارس ۱۹۱۸ (امضای پیمان برست-لیتوفسک، پذیرش مدیریت فردی و جز آن) یا مارس ۱۹۲۱ (شورش کرونشات، تصویب سیاست اقتصادی نوین یا نپ، و شکست «اقدام مارس» در آلمان که نشانه‌ی افول موج انقلابی بود) به‌عنوان نقاط عطف مهم تمرکز می‌کنند. اما میاسنیکف تمرکز خود را بر نهمین کنگره سراسری حزب کمونیست روسیه (بلشویک) می‌گذارد و از آن با عنوان «کودتایی علیه قدرت شورایی» یاد می‌کند؛ موضوعی که در بسیاری از اسنادی که او در تدوین‌شان دست داشته، تکرار می‌شود.

چه اتفاقی در نهمین کنگره‌ی حزب افتاد که از نظر میاسنیکف تا این اندازه سرنوشت‌ساز بود؟ او در سند خود به‌روشنی اشاره می‌کند:

«یورش بورژوازی جهانی علیه پرولتاریای روسیه، موازنه‌ی نیروهای طبقاتی را برهم زد و آن را از پرولتاریا به خرده‌بورژوازی منتقل کرد. همین امر بود که به وقوع این کودتای خرده‌بورژوایی انجامید. تصمیم نهمین کنگره‌ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) به انحلال معدود شوراهای نمایندگان کارگران که هنوز باقی مانده بودند انجامید. پرولتاریا از جایگاه خود به‌عنوان طبقه حاکم خلع شد؛ شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان — سنگ بنای انقلاب نوامبر و «هسته اساسی دولت کارگری» (برنامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک)) — منحل گشتند و جای خود را به بوروکراسی دادند.»

به بیان کوتاه، جنگ داخلی و مقابله با سرمایه‌داری جهانی، طبقه‌ی کارگر را چنان تضعیف کرده بود که تا سال ۱۹۲۰ منافع دهقانان بر حزب کمونیست روسیه غلبه یافت و حزب در نتیجه، «کودتایی» علیه قدرت شورایی کارگران به نفع «بوروکراسی» انجام داد. اما تا چه اندازه این تصویر از وضعیت سال ۱۹۲۰ دقیق است؟

میاسنیکف در درک بحران رژیم در پایان جنگ داخلی تنها نبود. نهمین کنگره در اوت ۱۹۲۰ برگزار شد و — نه برای نخستین بار — گروه‌های گوناگونی در جناح چپ حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، از جمله «تمرکزگرایان دموکرات» و هسته‌ی اولیه‌ی «پوزیسیون کارگری»، نگرانی خود را از جهت‌گیری انقلاب از آغاز جنگ داخلی ابراز کردند.

انقلاب اکتبر به برپایی قدرت شورایی انجامیده بود و حزب بلشویک، به‌عنوان تنها حزبی که بی‌ابهام شعار «تمام قدرت به شوراها» را نمایندگی می‌کرد، خود را به‌عنوان نیروی عمدتاً کارگری درون شوراها تثبیت کرد. به ابتکار آنان، شش ماه نخست انقلاب شاهد گسترش قدرت شورایی و خیزش قابل توجهی از کنشگری کارگران

بود. نکته‌ی مهم آنکه این خود کارگرانِ کمیته‌های کارخانه بودند که از دولت شورایی خواستند صادره‌هایشان را به رسمیت بشناسد؛ چرا که برخلاف تصور عمومی، این بلشویک‌ها نبودند که خواستار «ملی‌سازی» فوری وسایل تولید بودند — آنان گمان می‌کردند کنترل بانک‌ها کافی است.

البته همه می‌دانستند — از لنین گرفته تا کارگران در کارخانه‌ها — که بدون وقوع یک انقلاب بین‌المللی، هیچ امیدی به پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه وجود نخواهد داشت. کل ایده‌ی انقلاب اکتبر بر همین پیش‌فرض استوار بود. ناکامی در تحقق آن، توضیح نهایی شکست انقلاب روسیه است؛ چراکه هیچ دژ کارگری نمی‌تواند در انزوا در برابر سرمایه‌داری جهانی دوام آورد. اعلام لنین در سال ۱۹۲۴ مبنی بر این که «سوسیالیسم در یک کشور» ممکن است، در واقع سنگ‌نوشته‌ای بود بر گور انقلاب اکتبر.

با این حال، در شش ماه نخست انقلاب، چنین نتیجه‌ای برای طبقه‌ی کارگر روسیه — و نه فقط برای حزب بلشویک — غیرقابل تصور بود. در این دوره، شاهد فورانی عظیم از فعالیت خودانگیخته‌ی طبقه‌ی کارگر در سراسر روسیه بودیم. انقلابی سوسیالیست چپ‌گرا، ایساک اشتاینبرگ، که در آن زمان کمیسر دادگستری بود، این وضعیت را چنین توصیف می‌کند:

«تمام جنبه‌های زندگی — اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، روحی، اخلاقی و خانوادگی — به روی آفرینش آگاهانه‌ی انسانی گشوده شده بود. اندیشه‌های پیشرفت و بهبود اجتماعی که طی نسل‌ها در روسیه و جاهای دیگر انباشته شده بود، گویی در آستانه‌ی انقلاب در انتظار بودند تا فوران کنند و در زندگی مردم روسیه نفوذ یابند. مسائل در برابر مردم فقط اصلاحات اجتماعی و اقتصادی یا دگرگونی‌های سیاسی بنیادی نبودند؛ همان‌گونه که مردم بیدار شده با شور و شوق به عدالت و آموزش روی آوردند، به همان میزان نیز به هنر و ادبیات پرداختند. در همه‌جا اشتیاقی سوزان برای خلق چیزی نو و بریدن کامل از «جهان کهن» و تمدن آن وجود داشت. این یکی از آن لحظات نادر خودآگاهی و خودابرازی بود. هیچ‌کس از طوفان برکنار نماند؛ نه آنان که آن را نعمتی می‌دانستند و نه آنان که نفرینش می‌کردند.»<sup>4</sup>

در سراسر این دوران، لنین و جناح چپ حزب در یک مسیر فکری مشترک حرکت می‌کردند. لنین بارها کارگران را تشویق می‌کرد تا خود، انقلاب را پیش ببرند:

«کنش خلاق در سطح توده‌ای، عامل بنیادی زندگی اجتماعی نو است. بگذار کارگران در کارخانه‌های خود کنترل کارگری را برقرار کنند. بگذار محصولات صنعتی را با غله‌ی دهقانان مبادله کنند... سوسیالیسم را نمی‌توان از بالا فرمان داد. روح آن هرگونه نگرش مکانیکی و بوروکراتیک را طرد می‌کند: سوسیالیسم زنده و خلاق، زاینده‌ی توده‌هاست.»<sup>5</sup>

این همان انقلابی بود که بیشتر بلشویک‌ها، از جمله میاسنیکف و رفقاییش در «گروه کارگران» (که هنوز به‌طور رسمی شکل نگرفته بود)، از آن پشتیبانی می‌کردند. اما از بهار و اوایل تابستان ۱۹۱۸ به بعد، انقلاب به تدریج از هم گسست.

هرچند برخی تاریخ‌نگاران اهمیت امضای پیمان برست-لیتوفسک را بیش از اندازه بزرگ‌نمایی کرده‌اند، مشکل واقعی در فاجعه‌ی اقتصادی عمیقی نهفته بود که انقلاب از دو رژیم پیشین به ارث برده بود. برداشت محصول سال ۱۹۱۷ فاجعه‌بار بود و تنها حدود ۱۲ تا ۱۳ درصد از میزان معمول مواد غذایی به شهرها می‌رسید. کمبود غذا بسیاری از کارگران را واداشت تا کار و شهر را ترک کرده و برای تأمین خوراک به روستاها بروند. بسیاری از کارگران نسل اول به زادگاه‌های روستایی خود بازگشتند. تا آوریل ۱۹۱۸، حدود ۴۰ درصد از طبقه‌ی کارگر «پتروگراد سرخ» را ترک کرده بودند. از میان کسانی که مانده بودند، ۶۰ درصد بیکار بودند. هر حزبی که ریشه در طبقه‌ی کارگر داشت، ناگزیر از تجربه‌ی همان سرنوشت بود. از میان ۴۳ هزار عضو حزب بلشویک در پتروگراد در اکتبر ۱۹۱۷، تنها ۱۳٬۴۷۲ نفر تا ژوئن ۱۹۱۸ در حزب باقی مانده بودند.<sup>۶</sup>

بسیاری از این افراد از اعضای کمیته‌های کارخانه و نمایندگان مستقیم طبقه‌ی کارگر در واحدهای تولیدی بودند. اما اکنون پیوند میان آنان و کارخانه‌هایی که نمایندگی‌شان را بر عهده داشتند، عملاً بی‌معنا شده بود. از این‌رو جای شگفتی نیست که «قدرت شورایی» در سطوح پایه، از همین مرحله‌ی اولیه، خون‌حیات خود را از دست می‌داد. پس از ژوئن ۱۹۱۸، برگزاری انتخابات جدید شوراها به‌شدت کاهش یافت؛ حتی برخی از انتخابات برگزارشده نیز باطل یا نادیده گرفته شدند، چراکه الزامات جنگ عملاً به یک مسئله‌ی واحد فروکاسته شده بود: حمایت از ارتش سرخ در برابر سفیدها و پشتیبانان امپریالیستشان.

برای تأمین غذای کارگران گرسنه، سیاست مصادره‌ی اجباری غله از دهقانان به‌کار گرفته شد، که به‌سرعت به چیزی شبیه جنگ طبقاتی در روستاها انجامید. دستگاه بوروکراسی دولتی تازه‌ای — که بخشی از اعضای آن از میان بوروکرات‌های رژیم پیشین بودند — به تدریج جای ابتکار عمل شوراها را گرفت؛ همان‌گونه که «مدیریت فردی» اندک‌اندک به ویژگی غالب زندگی اقتصادی نوین در کارخانه‌ها بدل شد و ارتش سرخ (که در آن نظم نظامی بورژوازی احیا شده بود) جایگزین میلیشیاهای کارگری شد.

این تحولات فوراً انقلاب را نابود نکردند، اما فرآیندی را آغاز کردند که تنها یک انقلاب جهانی می‌توانست آن را معکوس کند. هرچه وقوع چنین انقلابی به تعویق می‌افتاد، حزب کمونیست روسیه (بلشویک) [RCP(B)] بیش‌تر در باتلاق ضدانقلاب فرو می‌رفت.

تا سال ۱۹۲۰، هرج و مرج اقتصادی همچنان نظام شورایی را در تنگنا گذاشته بود، و برخی کارگران — همچون بخشی از دهقانان — کم کم از بلشویک‌ها روی گردان می‌شدند. این نارضایتی در شکاف‌های درونی نهمین کنگره‌ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) بازتاب یافت. در حالی که تروتسکی بار دیگر (همانند کنگره‌ی هشتم در ۱۹۱۹) خواستار «نظامی کردن» کار و اعمال «کار اجباری» بود، «تمرکزگرایان دموکرات» خواستار بازگرداندن ابتکارات نخستین انقلاب بر پایه‌ی خودکنشی طبقه‌ی کارگر و حاکمیت شوراها بودند. اعضای آینده‌ی «اپوزیسیون کارگری» (که تنها پس از نهمین کنگره شکل گرفت) نیز بر ضرورت بازگرداندن اداره‌ی نظام اقتصادی به خود طبقه‌ی کارگر تأکید می‌کردند، اما ابزار اصلی آنان برای این کار سندیکاها بودند. بدین ترتیب، بحث اصلی کنگره بر سر نقش اتحادیه‌های کارگری در سازمان‌دهی نیروی کار متمرکز شد.

با پیروزی تقریبی در جنگ داخلی، تروتسکی بر این باور بود که روش‌هایی که به پیروزی نظامی انجامیده بودند، می‌توانند در حوزه‌ی اقتصاد نیز به کار روند. از نظر او، اتحادیه‌ها باید بخشی از سازوکار دولتی برای انضباط بخشی به نیروی کار شوند — روندی که به طرز شگفت‌انگیز مشابه با فرآیندی بود که در آن زمان در سراسر جهان در جریان بود، یعنی گذار اتحادیه‌ها از نهادهای جمعی مدافع سطح زندگی کارگران به مدیران نیروی کار در خدمت الزامات سرمایه‌داری.

تمام تأکید تروتسکی بر افزایش تولید و حل بحران اقتصادی متمرکز بود. از دید او، اگر این امر مستلزم اجبار و هدایت کارگران — مانند سربازان در یک ارتش (اما اکنون ارتش صنعت) — بود، با برپایی سوسیالیسم در آینده منافاتی نداشت. این جدایی میان هدف و وسیله به ویژگی ثابت روش‌شناسی تروتسکی تبدیل شد. او پیش‌تر نشانه‌ای از این رویکرد را با تشکیل اتحادیه‌ی مرکزی ترابری یا «تسک‌تران» (که کارگران راه‌آهن و حمل‌ونقل آبی را در یک نهاد واحد گرد می‌آورد) نشان داده بود؛ اتحادیه‌ای که عملاً به‌عنوان بازوی دولت در عرصه‌ی اقتصاد عمل می‌کرد. استدلال او این بود که چون روسیه یک «دولت کارگری» است، دیگر نیازی به نهادهایی برای دفاع از کارگران در برابر دولت وجود ندارد.

اما آشکار است که این استدلال، فریبنده و تناقض‌آمیز بود؛ چراکه اگر جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی روسیه واقعاً یک «دولت کارگری» بود، آنگاه هیچ نیازی به اجبار و چه رسد به «نظامی‌سازی» وجود نمی‌داشت.

در مخالفت با تروتسکی، «دموکرات‌های مرکزگرا» و اعضای آنچه به‌زودی «اپوزیسیون کارگری» نام گرفت، هر دو تأکید داشتند که سوسیالیسم تنها از طریق رها ساختن دوباره‌ی نیروهای خلاقه‌ی خود طبقه‌ی کارگر می‌تواند تحقق یابد، چرا که فقط خود کارگران قادر به ساختن سوسیالیسم‌اند. ضعف موضع آنان اما در این بود که طبقه‌ی کارگر به‌مثابه‌ی یک نیروی واقعی، اکنون بسیار ضعیف‌تر از روزهای پایانی سال ۱۹۱۷ بود، و هنگامی که «خودفعالی» طبقه خاموش شده بود، تنها با وعظ و تشویق نمی‌شد آن را از نو برانگیخت. در همین حال، بحران اقتصادی نیز پیوسته وخیم‌تر می‌شد.

به‌اختصار، در غیاب انقلابی اروپایی یا جهانی، و در شرایطی که کارگران هرچه بیشتر درگیر اداره‌ی دولت می‌شدند، انقلاب در روسیه با معضلی هولناک روبه‌رو بود. راه‌حل لنین آن بود که ببیند در عمل چه شیوه‌ای مؤثرتر است، و در آغاز به‌ظاهر موضع تروتسکی را به‌طور کامل تأیید کرد. او در نطق افتتاحیه‌ی خود در «نهمین کنگره‌ی حزب» گفت:

«در مبارزه‌ی خود علیه دروغ، ما به کار اجباری دست زدیم و به وحدت زحمتکشان پرداختیم، بی‌آنکه از به‌کارگیری اجبار پرهیز کنیم. چرا که هیچ انقلابی تاکنون بدون اجبار تحقق نیافته، و پرولتاریا حق دارد از اجبار برای حفظ موجودیت خویش به هر قیمتی استفاده کند.»

او همچنین به‌دقت به خواست «دموکرات‌های مرکز‌گرا» (به‌ویژه ساپرونوف) برای پایان دادن به مدیریت فردی و بازگشت به نوعی مدیریت شورایی یا جمعی پاسخ داد:

«...اکنون ما به مسئله‌ای بازگردانده می‌شویم که مدت‌ها پیش حل شده و از سوی کمیته‌ی اجرایی مرکزی سراسر روسیه تأیید و توضیح داده شده است، یعنی این‌که دموکراسی سوسیالیستی شورایی و مدیریت فردی و دیکتاتوری هیچ‌گونه تضادی با یکدیگر ندارند؛ و اراده‌ی یک طبقه گاه می‌تواند از سوی یک دیکتاتور اجرا شود که در بسیاری مواقع به‌تنهایی کار بیشتری انجام می‌دهد و ضروری‌تر است. در هر حال، نگرش نسبت به اصول مدیریت جمعی و مدیریت فردی مدت‌ها پیش توضیح داده و حتی از سوی کمیته‌ی اجرایی مرکزی سراسر روسیه تأیید شده بود. در این ارتباط، کنگره‌ی ما نمونه‌ای است از حقیقت تلخ این‌که به‌جای آن‌که از توضیح مسائل اصولی به مسائل عینی پیش برویم، به عقب بازمی‌گردیم. اگر از این خطا دست نکشیم، هرگز مسئله‌ی اقتصادی را حل نخواهیم کرد.»

با این حال، اگرچه در نهمین کنگره‌ی حزب، لنین در آغاز ظاهراً از نظر تروتسکی برای حل بحران اقتصادی حمایت می‌کرد، در نهایت با «خطاهای» او مخالفت نمود.

لنین، با وجود آن‌که در کل با اقداماتی برای افزایش بهره‌وری تولید — همچون لزوم مدیریت فردی و به‌کارگیری روش‌های «علمی» تولید مانند تیلوریسم — همدل بود، کاملاً درک می‌کرد که این امور به‌خودی‌خود به معنای تحقق سوسیالیسم نیستند.

او هم پیشنهادهای «سندیکالیستی» تومسکی، لُموف و شلیاپنیکوف مبنی بر آن‌که اتحادیه‌ها باید اداره‌ی تولید را برعهده گیرند، رد کرد، و هم طرح تروتسکی را که در آن اتحادیه‌ها به نیرویی انضباطی درون طبقه‌ی کارگر تقلیل می‌یافتند.

در همان نهمین کنگره‌ی حزب، لنین دیدگاهی متفاوت مطرح کرد:

«اتحادیه‌های ما در ساختن دولت پرولتری یاری عظیمی رسانده‌اند. آن‌ها حلقه‌ی اتصال میان حزب و میلیون‌ها توده‌ی ناآگاه بوده‌اند.»

اما این تنها کارکرد آن‌ها بود. او در ادامه افزود:

«ضروری است که کمیته‌ی مرکزی به‌گونه‌ای سازمان یابد که کمر بند انتقالی‌ای به توده‌های وسیع اتحادیه‌ها داشته باشد (ما ۶۰۰ هزار عضو حزب و ۳ میلیون عضو اتحادیه داریم) تا بتواند هم‌زمان کمیته‌ی مرکزی را با اراده‌ی متحد این ۶۰۰ هزار عضو حزب و ۳ میلیون عضو اتحادیه پیوند دهد. ما بدون چنین کمر بند انتقالی نمی‌توانیم حکومت کنیم.»<sup>۷</sup>

در «هشتمین کنگره‌ی شوراهای» (دسامبر ۱۹۲۰)، لنین آشکارا خود را از تروتسکی جدا کرد و به «انحرافات بوروکراتیک»<sup>۸</sup> اشاره نمود که در «دولت کارگری» از همان زمان پدید آمده بود:

«تمام مسئله این است که دولت ما، در واقع، یک دولت تمام‌عیار کارگری نیست. این همان جاست که رفیق تروتسکی یکی از بزرگ‌ترین خطاهایش را مرتکب می‌شود... دولت ما، دولتی کارگری است با انحرافی بوروکراتیک. ناگزیر بوده‌ایم آن را با این عنوان اندوه‌بار، اگر بتوان چنین گفت، مشخص کنیم. این واقعیتِ دوران گذار است.»<sup>۸</sup>

او سپس، تا حدی به‌طور متناقض با سخن پیشین خود که گفته بود اتحادیه‌ها «بخشی از دولت» هستند، افزود که اتحادیه‌ها «مدارس کمونیسم‌اند و هرگونه "دولتی کردن" آن‌ها خطایی فاحش خواهد بود، زیرا نقش اتحادیه‌ها را در چشم اعضای پایه‌ای تضعیف خواهد کرد.»<sup>۹</sup>

میاسنیکف اما، این ایده را که اتحادیه‌ها بتوانند «مدارس کمونیسم» باشند، در چارچوب مصوبات نهمین کنگره رد می‌کرد. با این حال موضع او درباره‌ی اتحادیه‌ها نیز چندان یک‌دست نبود. او در همان سال ۱۹۲۰ به‌درستی استدلال کرد که اتحادیه‌ها، چه پیش و چه پس از انقلاب اکتبر، در زندگی طبقه‌ی کارگر نقشی تعیین‌کننده نداشتند:

«پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، اتحادیه‌های کارگری به‌سختی وجود داشتند و هیچ نقش مهمی ایفا نمی‌کردند.»<sup>۱۰</sup>

از نظر او، در آن زمان، تنها دلیل حفظ اتحادیه‌ها این بود که کارگران کشورهای دیگر — که هنوز اتحادیه‌ها را ارگان‌های واقعی کارگری می‌دانستند — تحت تأثیر قرار گیرند. اما تا سال ۱۹۳۰، میاسنیکف به این نتیجه رسیده بود که تأسیس «بازرسی کارگران و دهقانان» (رابکرین) و تقویت آن در نهمین کنگره‌ی حزب، در واقع، هیچ ارتباطی با «نظارت واقعی کارگری» نداشت و صرفاً پاسخی بوروکراتیک به خود بوروکراسی بوده است. در این نکته حق با او بود، زیرا خود لنین نیز پیش از مرگش از ناکامی‌های این نهاد به‌شدت انتقاد کرده بود. او در نوشته‌ی «کمتر، ولی بهتر» صراحتاً نوشت:

«بی‌پرده بگویم که در حال حاضر کمیساریای خلق برای بازرسی کارگران و دهقانان از هیچ‌گونه اعتباری برخوردار نیست. همه می‌دانند که هیچ نهاد دیگری تا این اندازه بدسازمان نیست و در شرایط کنونی هیچ امیدی نمی‌توان به این کمیساریا داشت.»<sup>۱۱</sup>

لنین مشکل را در گزینش افراد مناسب می‌دید (به‌نظر می‌رسد کارگرانی که برای این مأموریت انتخاب می‌شدند غالباً کسانی بودند که در جای دیگر ناکارآمد یا غیرقابل‌اعتماد تشخیص داده شده بودند!). او اعتماد چندانی به این نهاد نداشت، اما همچنان بر اصلاح آن پای می‌فشرد.

میاسنیکف، با وجود برخی اظهارنظرهای متناقض در «پلتفرم مقدماتی»<sup>۱۲</sup>، از مدت‌ها پیش به این نتیجه رسیده بود که تنها راه‌حل برای «بوروکراسی اجتماعی» آن است که شوراها مسئول اداره‌ی تولید شوند، تعاونی‌ها وظیفه‌ی توزیع را بر عهده گیرند، و نقش اتحادیه‌ها نه در اداره‌ی تولید، بلکه در نظارت بر کار شوراها باشد — جایگزینی برای بازرسی کارگران و دهقانان. بدین ترتیب، نیاز به لایه‌ای تازه از بوروکراسی از میان می‌رفت. این الگوی مورد نظر او از حرکت نظام به سوی سوسیالیسم بود.

میاسنیکف، نهمین کنگره‌ی حزب را — که در آن اصل مدیریت فردی و تأسیس «بازرسی کارگران و دهقانان» تثبیت شد — نقطه‌ی نهایی سقوط قدرت شورایی می‌دانست. سخن او درباره‌ی «کودتای حزبی» شاید تا حدی اغراق‌آمیز باشد، زیرا همه‌ی این تحولات در متن بحثی درون حزبی و در فضایی روی می‌داد که هنوز گرایش‌های گوناگون در حزب بلشویک وجود داشت. با این حال، تا سال ۱۹۳۰ میاسنیکف می‌توانست با نگاهی به گذشته، آن لحظه را زمان جدایی کامل خود از مسیری بدانند که به نام انقلاب در پیش گرفته شده بود.

سندی که در اینجا ارائه شده است، حاوی بینش‌های ارزشمندی است که حاصل نگاه از منظر تجربه و گذر زمان است. برای نمونه، میاسنیکف تا سال ۱۹۳۰ دریافته بود که یکی از نخستین خطاهای انقلاب، ایجاد «شورای کمیسارهای خلق» (سوونارکوم) به‌عنوان دولتی بود که در مرتبه‌ای بالاتر از شوراها (سویت‌ها) قرار می‌گرفت. راه‌حل او به‌روشنی بیان شده بود. به باور او شوراها باید:

«کمیت‌های اجرایی را، همراه با یک دفتر و بخش‌های لازم، انتخاب کنند؛ اما بدون هرگونه افزوده‌ی بوروکراتیک بورژوازی همچون شورای وزیران یا شورای کمیسارهای خلق.»

البته در نوامبر ۱۹۱۷، معدود کسانی بودند که این مسئله را مشکل می‌دیدند، زیرا سوونارکوم در آن زمان ابتکارات بسیار اندکی اتخاذ می‌کرد که مورد تأیید «کمیت‌های اجرایی سراسری شوراها روسیه» (وتسیک) قرار نگرفته باشد.

از دیگر نکات برجسته‌ی این سند — که خوانندگان خود به‌خوبی تشخیص خواهند داد — روشن‌بینی میاسنیکف در درک این نکته است که اتحاد شوروی به نظامی «سرمایه‌داری دولتی» بدل شده بود؛ همچنین ردّ او از «اپوزیسیون بدنام» تروتسکی؛ و باورش به ضرورت وجود بیش از یک حزب سیاسی (که در تداوم مواضع او در

سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ در دفاع از آزادی مطبوعات بود). او در عین حال، هنوز برای پول در دوره‌ی گذار نقشی قائل بود.

نکات قابل تأمل دیگری نیز در این متن وجود دارد: از جمله دیدگاه او مبنی بر اینکه پارلمان می‌تواند به‌دست انقلابیون به کار گرفته شود، یا تصورش که تنها در سوسیالیسم است که رهایی ملی امکان‌پذیر می‌شود (و نه از طریق الغای مرزهای ملی و دولتی در جامعه‌ای کمونیستی). این مباحث، هرچند جای اندیشه‌ی فراوان دارند، در ژرفای ضدانقلاب پژوهاکی نیافتند.

میاسنیکف تا سال ۱۹۴۵ در فرانسه ماند (و احتمالاً در دوران اشغال آلمان، مدتی به‌عنوان کارگر اجباری کار می‌کرد).

باین‌حال، در جریان جنگ جهانی دوم، او خواستار دفاع از اتحاد شوروی شد — نشانه‌ای از آنکه تحلیل او از سرمایه‌داری دولتی شوروی، به‌لحاظ منطقی به درکی از آن به‌عنوان بخشی از نظام امپریالیستی جهانی منتهی نشد؛ هرچند شوروی پس از ۱۹۳۴ عضو جامعه‌ی ملل بود و در پیمان نازی-شوروی ۱۹۳۹ در تقسیم لهستان مشارکت داشت.

حمایت او از شوروی در جنگ و مرگ سه پسرش در دفاع از آن، شاید باعث شد تصور کند بازگشت به مسکو در پایان جنگ خطری ندارد. اما این خوش‌بینی زود نقش بر آب شد. او بلافاصله پس از ورود، بازداشت و طی چند روز بازجویی شد<sup>۱۳</sup>، سپس به جرم خیانت محکوم گردید. حکم بدون حق تجدیدنظر صادر شد و در ۱۶ نوامبر ۱۹۴۵ تیرباران شد.

قضاوت درباره‌ی منش و بینش سیاسی این کارگر سرسخت که به نظریه‌پرداز بدل شد، بر عهده‌ی دیگران است. باین‌همه، باید اذعان کرد که او یکی از معدود مخالفان بلشویکی بود که شورش کرونشتات را محکوم نکرد و تا پایان عمر برای آرمان‌هایی جنگید که «انقلاب نوامبر» (چنان‌که او با استفاده از تقویم جدید می‌گفت) وعده داده بود.

این سند، در حقیقت، وصیت‌نامه‌ی سیاسی نهایی اوست.

سازمان کارگران کمونیست

# پیش نویس برنامه و اساسنامه انترناسیونال کارگران کمونیست

## پیش گفتار

توسعه نیروهای مولده — که بورژوازی به طرزی ناتوان از آن دفاع کرده است — هر اقتصاد ملی را به بخشی از اقتصاد جهانی بدل ساخته، و جنبش پرولتاریا را نیز ماهیتی بین‌المللی بخشیده است.

وظایف جنبش ملی همان وظایف جنبش بین‌المللی است، و برعکس، وظایف جنبش بین‌المللی پرولتاریا همان وظایف جنبش ملی است.

دو انترناسیونال رقیب — دوم و سوم — که میلیون‌ها کارگر را در صفوف خود گرد آورده‌اند، مدعی‌اند که نمایندگان طبقه کارگر در سراسر جهان‌اند.

انترناسیونال دوم، بنا بر سرشت خود — چه از حیث نظری و چه از حیث عملی — نه یک انترناسیونال کارگری بلکه انترناسیونالی ضد کارگری و ضد پرولتری است. این انترناسیونال، به جای آن که در پی سرنگونی انقلابی بورژوازی و پیروزی حاکمیت پرولتاریا باشد، می‌کوشد با توسل به کلیشه‌های سوسیالیستی و «مبارزه‌جویانه»، پرولتاریا را با رژیم استثمار آشتی دهد و سوسیالیسم را به سان بهشتی مسیحی جلوه دهد. هدف آن، خاموش ساختن شورش خاموش‌ناشدنی پرولتاریا علیه نظام بردگی مزدی است.

بلاغت سوسیالیستی انترناسیونال دوم در پی آن است که پرولتاریا را قانع کند گویا این سازمان با نظام استثمار مخالف است؛ در حالی که مبارزات ظاهری‌اش برای اصلاحات جزئی — یعنی برای نوعی سرمایه‌داری قابل تحمل‌تر — قرار است گواهی باشد بر همسویی گفتار و کردار آن. هدفش از این اصلاحات، کاهش سبعیت سرمایه‌داری در استثمار و در نتیجه، کاستن از نفرت‌انگیزی آن و افزایش دوام آن است.

اما اگر با وجود تمام تلاش‌های انترناسیونال دوم، پرولتاریا در پی رهایی از یوغ بردگی و گام‌نهادن در مسیر انقلاب باشد، احزاب وابسته به این انترناسیونال، در حالی که همچنان شعارهای سوسیالیستی و مبارزات اصلاح‌طلبانه را دنبال می‌کنند، در نهایت به استدلالی «قاطع‌تر» متوسل خواهند شد تا پرولتاریا را در جای خود نگاه دارند: سرکوب قهرآمیز.

در هیچ کشور بورژوازی، نمایندگان عضو انترناسیونال دوم را نمی‌توان یافت که رسماً در خدمت دولت بورژوازی نباشند؛ آنان نگهبانان بیدار رژیم استثمار، ناظران، سگ‌های پاسبان و رام‌کنندگان پرولتاریا هستند. گالیف‌ها، جلادان و قصابان بورژوازی، بی‌تردید در شدت سرکوب، از سوی جلادان و قصابان سوسیالیست همان بورژوازی، چون نوسکه، پشت سر گذاشته شده‌اند. با این حال، اینان تنها نمونه‌های مشهورند و انترناسیونال دوم هنوز آخرین کلام خود را نگفته است. زویربل‌ها و زویرینگ‌های همه کشورهای راه پیشینیان «پرافتخار» خود را ادامه می‌دهند تا در شکستن همه رکوردهای سرکوب، دست بالا را داشته باشند، و ثمرات این روند امروز آشکار است. ۱۴

نقش انترناسیونال دوم در دفاع از سرمایه چنان تعیین‌کننده است که می‌توان بی‌هیچ بیم از خطا گفت: این سازمان بورژوازی را از نابودی نجات داده و همچنان از آن در برابر حملات پرولتاریا پاسداری می‌کند.

انحلال انترناسیونال دوم، راه را برای پیروزی انقلاب و پیشروی پرولتاریای پیروزمند هموار خواهد کرد.

سقوط انترناسیونال دوم، به معنای سقوط سلطه بورژوازی و پیروزی انقلاب است.

انترناسیونال سوم، که در میان تلاطم جنگ‌ها و انقلاب‌ها زاده شد، در آغاز تمامی عناصر لازم را در اختیار داشت تا بتواند رهبری پرولتاریا را بر عهده گیرد. با این حال، از آنجا که سرنوشت خود را با انقلاب نوامبر در روسیه گره زد، به انترناسیونال بوروکراسی بدل شد و به سرعت ایده‌ها و شیوه‌های ویژه آن را اقتباس کرد. این انترناسیونال علیه بورژوازی و انترناسیونال دوم مبارزه می‌کند، نه برای استقرار یک «دولت کارگری»، بلکه برای برپایی نوعی سرمایه‌داری دولتی، نظامی بوروکراتیک با نظام اداری تک‌حزبی. هدف آن، سرنگونی بورژوازی است تا به جای آن نه پرولتاریای متشکل به‌مثابه طبقه، بلکه بوروکراسی حاکم شود. بوروکراسی باید در عرصه تولید (سلطه اقتصادی) و در دولت (سلطه سیاسی) چیرگی یابد. این هدف را می‌خواهد از راه انقلاب تحقق بخشد، انقلابی که در نتیجه آن یک حزب واحد، متشکل از تمامی کارگزاران حکومتی، به قدرت مطلقه تبدیل گردد. این انترناسیونال با خشونت هر گرایش پرولتری را که داعیه حاکمیت طبقاتی داشته باشد، خفه می‌کند؛ پرولتاریا، دهقانان و روشنفکران را از کمینه‌ترین حقوق و آزادی‌های قانونی که حتی در کشورهای بورژوازی وجود دارد (چون آزادی سازمان‌یابی، آزادی مطبوعات، گفتار، تجمع و جز آن) محروم می‌سازد و سلطه خود را به‌عنوان سلطه پرولتاریا جلوه می‌دهد.

بحران حاد انترناسیونال کمونیستی و ظهور چندین سازمانی که از آن جدا شده‌اند، نه نشانه بحرانی در مارکسیسم یا کمونیسم، بلکه نشانه بحرانی در بوروکراسی اجتماعی است. این امر نشان‌دهنده نیاز فزاینده توده‌های پرولتری به سازمان سیاسی‌ای است که حقیقتاً از آن خودشان باشد؛ سازمانی که بتواند زیر پرچم انقلاب کارگری و در راه منافع خاص طبقه کارگر، برای دولت کارگری مبارزه کند.

در کشورهای گوناگون احزاب و سازمان‌های کمونیستی کارگری شکل گرفته‌اند و پیوسته در حال گسترش‌اند که آشکارا به سوی یک اتحاد بین‌المللی گرایش دارند. «گروه کارگری اتحاد شوروی» ضرورت گسست قاطع از سازمان انترناسیونال کمونیستی را درک کرد و از یک جناح در حزب کمونیست بلشویک روسیه به حزبی مستقل، یعنی «حزب کارگری کمونیست» تبدیل شد؛ گامی که در جهت بنیان‌گذاری «انترناسیونال کارگری کمونیست» بود.

اما این انترناسیونال کارگری کمونیست نمی‌توانست متولد شود و از قتل‌عام‌های یکی از دو انترناسیونال دیگر جان سالم به در برد، مگر آن‌که مجهز به نوعی «گذرنامه»، «مجوز اقامت»، گواهی تولد سیاسی - یعنی برنامه و تاکتیک - می‌بود. تنها در این صورت می‌توانست در مبارزات آینده پرولتاریا علیه جهان استثمارگران نقش تاریخی بزرگی ایفا کند.

انترناسیونال کارگری کمونیست برای چه به میدان نبرد پا می‌گذارد؟ و چگونه باید بجنگد؟ تنها اندیشه‌هایی که به‌طور عینی به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهند، وجود این انترناسیونال را موجه می‌سازند.

ما باید پاسخی روشن بدهیم و به کلیشه‌های تکراری درباره «دولت کارگری»، «دیکتاتوری پرولتاریا» و «دموکراسی کارگری» که بوروکراسی اتحاد شوروی از آن‌ها سوءاستفاده می‌کند، یا به شعارهای کهنه «سوسیالیسم و مبارزه» که انترناسیونال دوم ریاکارانه بر زبان می‌راند، بسنده نکنیم.

بر اساس تصمیمات ارگان‌های رهبری‌کننده خود و برای پاسخ به نیازهای فوری پرولتاریا، نمایندگی خارجی «دفتر مرکزی موقت سازمان» پیش‌نویس «پلاتفرم انترناسیونال کارگری کمونیست» را برای بررسی در اختیار رفقا می‌گذارد.

با این حال، باید اذعان کنیم که نه از خطاناپذیری پاپ رُم برخورداریم، نه از مصونیت سیاسی-ایدئولوژیکی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، و نه از معصومیت ادعایی «پوزیسیون بدنام» به رهبری تروتسکی. ما به اسرار «علم مطلق» دست نیافته‌ایم که بتواند برای پرولتاریای ناآگاه، مجموعه‌ای از «حقایق مطلق» فراهم کند. از این رو بر این باوریم که نه تنها انتقاد - حتی اگر از سوی گروه، جناح یا حزبی سازمان‌یافته صورت گیرد - جرم یا «اهانت به مقام» نیست (جرمی که بر اساس ماده ۵۸ قانون جزای حزب «بسیار سوسیالیستی» ما سرکوب می‌شود)، بلکه وظیفه هر انقلابی، هر مارکسیست است. ۱۵

اگر پیش‌نویس «پلاتفرم انترناسیونال کارگری کمونیست» ما بتواند با موفقیت از بوتۀ سخت‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین نقد انقلابی بیرون آید، آنگاه شایسته خواهد بود که در آزمون تاریخی نقد واقعیت و خود زندگی مورد سنجش قرار گیرد.

اما با دعوت از کل پرولتاریای اندیشمند برای نقد «پیش‌نویس» ما، مایلیم آنان را آگاه سازیم که ما همواره آماده‌ایم «درخور پاسخ» دهیم.

«پیش‌نویس» پس از گذر از آزمون نقد، با انجام اصلاحات و ویرایش نهایی، به «منشور بین‌الملل کارگران کمونیست» بدل خواهد شد و در معرض ارزیابی نقد واقعی، یعنی نقد زندگی خود، قرار خواهد گرفت.

اصول نظری این «پیش‌نویس» در آثار من با عنوان‌های نقدی کوتاه بر نظریه و عمل حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و دولت در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تشریح شده است، اما اگر این‌ها ناکافی به نظر رسند، آماده‌ایم اسناد مفصل‌تری ارائه دهیم که مبانی مارکسی و فلسفی این «پیش‌نویس» را نشان می‌دهند.

اما در کنار این کار نظری برای تدوین نهایی منشور بین‌الملل کارگران کمونیست، باید به فعالیت سازمانی مقدماتی نیز پرداخت؛ فعالیتی که مستلزم تشکیل دفتر موقت بین‌الملل کارگران کمونیست است — دفتری متشکل از نمایندگان احزاب و گروه‌های کارگری کمونیست که از سازمان‌دهی بین‌الملل کارگران کمونیست پشتیبانی می‌کنند و به تمامی مبانی «پیش‌نویس» پایبندند.

این دفتر باید پیشگام جلب همکاری همگان برای فراهم آوردن زمینه‌ی بیشترین بررسی ممکن پیرامون «پیش‌نویس» و برگزاری مجمع مؤسس آن باشد.

گ. میاسنیکوف

«رهایی کارگران کار خود کارگران است!

کارگران جهان، متحد شوید!»

دوره‌ای که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، دوره‌ی جنگ‌های امپریالیستی و انقلاب‌های پرولتری است. تمام تلاش گروه‌ها و احزاب پرولتری باید بر بسیج نیروهای کارگری متمرکز گردد تا برای نبردهای نهایی و سرنوشت‌ساز با جهانی از استثمار، خشونت، و جنگ‌های بین‌المللی و داخلی آماده شوند.

«پرولتاریا، پایین‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی کنونی، نمی‌تواند به حرکت درآید، نمی‌تواند سر برآورد، بی‌آنکه تمام لایه‌های بالادست جامعه‌ی رسمی به هوا پرتاب شوند.»

اگر بردگان عهد باستان تنها از راه جنگ داخلی و انقلاب علیه اشرافیت باستانی توانستند به برتری دست یابند؛ اگر مردم فنودال علیه اربابان خود شوریدند؛

اگر بورژوازی از خلال نبردهای انقلابی و جنگ‌های داخلی بی‌امان به قدرت رسید،

پرولتاریا — که گسستی بنیادی‌تر از هر طبقه‌ی پیشین با مناسبات کهنه‌ی مالکیت دارد — تنها از طریق جنگ داخلی و انقلابی بی‌رحم‌تر از هر آنچه تاریخ پیش از این دیده است می‌تواند به رهایی خویش دست یابد.

«تمام جنبش‌های تاریخی پیشین جنبش‌هایی از اقلیت‌ها، یا به سود اقلیت‌ها بودند.

جنبش پرولتری جنبش آگاهانه و مستقل اکثریت عظیم است، در جهت منافع همان اکثریت عظیم.»

«نخستین گام در انقلاب طبقه‌ی کارگر، ارتقای پرولتاریا به جایگاه طبقه‌ی حاکم، و پیروزی در نبرد برای دموکراسی است.»<sup>۱۶</sup>

## بخش نخست

۱. پرولتاریا، که از راه شوراهای نمایندگان کارگران در یک کشور (یا چند کشور متحد) به صورت طبقاتی سازمان یافته است، این شوراها را در رأس دولت و تولید سلب مالکیت شده قرار می‌دهد، به جای بورژوازی نابودشده.

۲. تعاونی، دومین سازمان پرولتاریا که در جریان انقلاب به سازمانی توده‌ای و رها از هرگونه پیش‌داوری فرصت‌طلبانه‌ی بورژوازی بدل می‌شود — سازمانی انقلابی — به‌دست پرولتاریا در رأس نظام توزیع و دستگاه توزیع پیشین بورژوازی قرار می‌گیرد.

۳. اتحادیه‌های کارگری، که در حال حاضر تنها بخش کوچکی از پرولتاریا را دربرمی‌گیرند، در جریان انقلاب به سازمان‌هایی روزافزون و توده‌ای بدل خواهند شد و با گسستن از اصول محدود سازمان‌دهی بر پایه‌ی حرفه، اصول تازه‌ای بر پایه‌ی اتحادیه‌های تولیدی جایگزین خواهند کرد که کل پرولتاریا را در بر می‌گیرند. این اتحادیه‌ها مدیریت دولت را در دست خواهند گرفت و بر فعالیت شوراها و تعاونی نظارت خواهند داشت.

۴. بیرون‌راندن خرده‌بورژوازی از حوزه تولید و توزیع، شرط مطلق تحقق انقلاب پرولتری نیست؛ برعکس، انقلاب پرولتری شرط مطلق زوال تولید و مالکیت خرده‌بورژوازی است. تنها در روند رشد اقتصاد جمعی و در جریان همین نبرد با مالکیت خصوصی است که خرده‌بورژوازی به‌تدریج پژمرده و نابود خواهد شد.

در سراسر دوره گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، ناگزیر سازمان‌های خرده‌بورژوازی شوراها (دهقانی (شوراهای نمایندگان دهقانان) و شوراهای شهری (شهرداری‌ها) — به‌مانند الگوی موجود در اتحاد شوروی — وجود خواهند داشت؛ سازمان‌هایی که هم‌زمان هم اداره‌های محلی خودگردان و هم نهادهای دولتی مشارکت‌کننده در اداره کشور در کنار شوراهای نمایندگان کارگران واحدهای تولیدی خواهند بود.

پیروزی تولید شورایی و نظام توزیع تعاونی به پژمردگی خرده‌بورژوازی و در نتیجه، زوال سازمان‌های آن خواهد انجامید، و کل جامعه به اتحادیه‌ای آزاد از تولیدکنندگان بدل خواهد شد.

۵ بخش کشاورزی حوزه‌ای از اقتصاد ملی است که تاکنون در آن پیشرفت تولید مکانیکی کمتر از سایر عرصه‌ها بوده است؛ مالکیت و تولید خرده‌بورژوازی در کشاورزی نفوذی ویژه دارد. از این‌رو، لازم است برنامه‌ای ارضی و نیز تبیین روابط میان پرولتاریا و دهقانان تدوین شود.

الف. زمین، منابع زیرزمینی و جنگل‌ها به مالکیت دولت درخواهند آمد.

ب. تمامی زمین‌های بزرگِ استثماری کشاورزی که به‌دست پرولتاریا و با کمک ماشین‌آلات پیچیده کشاورزی کشت می‌شوند، مستقیماً به دولت بازگردانده شده و توسط شوراهای نمایندگان کارگران کشاورزی آن واحدها اداره می‌شوند.

ج. تمام زمین‌های دیگر به دهقانان واگذار می‌شود و شوراهای نمایندگان دهقانان آن‌ها را بر پایه‌ی اصل «انتفاع از زمین از طریق کار» توزیع می‌کنند.

د. بیشترین آزادی در تولید و تصرف محصولات برای همه‌ی دهقانان تضمین می‌شود.

هـ. بالاترین درجه‌ی آزادی برای همه‌ی گروه‌های کشاورزی — از جمله مشارکت‌های کشت، انجمن‌های استفاده‌ی مشترک از ماشین‌آلات، اجتماعات اشتراکی و کمون‌ها، همچنین تعاونی‌های خرید، فروش و اعتبار — تضمین خواهد شد.

۶. تمام بانک‌ها سلب‌مالکیت شده و مستقیماً به‌دست دولت اداره خواهند شد.

کمیته‌های اجرایی شوراها شوراهای اداری را برای مدیریت و اداره‌ی بانک‌ها منصوب می‌کنند، و همه‌ی عملیات بانکی توسط یک بانک دولتی واحد که دارای بخش‌های صنعتی و تعاونی است، انجام می‌گیرد.

۷. تمام خانه‌های شهری و روستایی که منبع سود و استثماری، ضبط شده و در اختیار شوراهای محلی قرار می‌گیرند.

در هر ساختمان، کمیته‌ی خانه‌ای از میان مستأجران انتخاب می‌شود که در برابر کمیته‌ی اجرایی (شهر یا ناحیه) مسئول کل بنا خواهد بود.

تمام فضای قابل سکونت بر اساس معیاری که شوراها تعیین می‌کنند توزیع خواهد شد.

بورژوازی به‌طور جمعی از کاخ‌های خود به اتاق‌های زیرشیروانی و زیرزمین‌ها منتقل می‌شود، در حالی که ساکنان سابق این مکان‌ها جای آنان را در کاخ‌ها می‌گیرند.

تمام ساختمان‌هایی که می‌توانند کارکرد عمومی داشته باشند (برای جلسات، باشگاه‌ها، کمیته‌های حزبی و غیره)، در اختیار سازمان‌های کارگری قرار خواهند گرفت.

۸. در سراسر دوره گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، سیاست اقتصادی دولت کارگری ناگزیر بر پایه گردش آزاد کالاها و نظام پولی استوار خواهد بود.

این سیاست به‌ناچار به جدالی میان تولید شورایی و توزیع تعاونی از یک‌سو، و بازمانده‌های جهان کهنه، یعنی تولید و توزیع خرده‌بورژوازی از سوی دیگر، می‌انجامد.

تنها به تدریج و گام‌به‌گام، بر پایه فنی اقتصاد جمعی‌شده، تولید و توزیع خرده‌بورژوازی از تمامی عرصه‌های تولید و توزیع رانده خواهد شد و جای خود را به اشکال سوسیالیستی اقتصاد خواهد داد؛ چرا که در عمل روزمره، برتری و کارایی تولید شورایی و توزیع تعاونی آشکار می‌گردد.

این روند سرانجام به لغو نظام پولی و بازار خواهد انجامید.

هر کس برای همگان کار خواهد کرد و همگان برای هر کس.

کار تولیدی دیگر نه تکلیفی تحمیلی بر یک طبقه، بلکه نیازی طبیعی و انسانی خواهد بود، زیرا در جریان این تحول، تفاوت میان کار یدی و کار فکری رو به کاهش خواهد گذاشت.

به همین‌سان، تفاوت میان شهر و روستا نیز از میان خواهد رفت.

۹. در روند این صعود پیروزمندانه اقتصاد اجتماعی، کارکردهای دولت یک‌به‌یک در شوراها، تعاونی‌ها و اتحادیه‌های کارگری جذب می‌شوند؛ سازمان‌هایی که خود به نهادهای اداره‌کننده فرآیندهای تولید، توزیع و تنظیم بدل خواهند شد.

جهان مالکیت خصوصی، نفرت، حسد، حرص، شرارت و جنگ دیگر وجود نخواهد داشت.

او با خود به گور خواهد برد تمامی آفریده‌های زندگی بر پایه مالکیت خصوصی را: دزدی، فریب، غارت، مبارزه طبقاتی سیاسی، و همراه با آن‌ها زندان‌ها، دادگاه‌ها، جلادان، پلیس، وکلا و قضات، و ارتشی را که قتل را حرفه و وظیفه خویش ساخته است — و نیز تمامی صنایعی را که ابزار نابودی می‌سازند.

بر فراز این سرزمین، پرچم همبستگی کار و آفرینش آزاد انسانی با شادی به اهتزاز درخواهد آمد.

در جریان این دگرگونی، احزاب سیاسی به تدریج و بی‌تفاوت از نظر شکل، به «احزاب فنی» بدل خواهند شد که با یکدیگر در تحقق هرچه کامل‌تر فرآیندهای تولید، توزیع و تنظیم رقابت خواهند کرد.

۱۰. دولت کارگری نمی‌تواند نظامی بر پایه حاکمیت یک حزب واحد برپا کند، زیرا قدرت نامحدود یک حزب واحد، کل مردم را از حق و آزادی سازمان‌دهی حزبی، سخن، مطبوعات، گردهمایی و غیره محروم می‌سازد.

برعکس، تنها دولت کارگری است که این حق و آزادی را به شکلی واقعی و مؤثر برای شوراها، تعاونی‌ها و اتحادیه‌های کارگری تضمین می‌کند - نه صرفاً در معنای حقوقی و صوری، چنان‌که در دولت‌های بورژوازی (چون آمریکا، انگلستان، فرانسه و غیره) دیده می‌شود، بلکه به گونه‌ای واقعی، از طریق در اختیار گذاشتن چاپخانه‌ها، کاغذ، وسایل حمل‌ونقل، ارتباطات و مکان‌های گردهمایی و کمیته‌ها برای کارگران و سازمان‌هایشان؛ زیرا بدون این ابزارها، «حقوق قانونی» چیزی جز توهّم نیست.

برای نخستین بار در تاریخ، این دولت کارگری است که آزادی‌ها و حقوقی به کارگران خواهد بخشید که جهان هرگز نظیرش را ندیده است.

تنها چنین سازمانی از دولت است که به راستی منافع همه کارگران را نمایندگی می‌کند و آنان را از یوغ مادی و معنوی رها می‌سازد.

و تنها برای چنین دولتی است که توده‌های زحمتکش آماده‌اند در مبارزه‌ای سخت و پر از فداکاری شرکت کنند.

۱۱. حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش و اعلام استقلال‌شان تنها در چارچوب دولت کارگری می‌تواند تحقق یابد؛ زیرا این دولت، یگانه دولتی است که توان آن را دارد تا این اصل را تا نهایت منطقی‌اش پیش ببرد.

تنها دولت کارگری است که با هیچ مانعی در برابر خودمختاری و استقلال ملت‌ها روبه‌رو نیست.

شکل اداره چندحزبی آن این حق و امکان را به هر یک از گروه‌های ملی می‌دهد که آزادانه و بدون هیچ محدودیتی برای جدایی یا استقلال خویش تبلیغ و فعالیت کنند - امری که اتحاد جمهوری‌های سوسیالیستی را به طرز خارق‌العاده نیرومند، یکپارچه و گسست‌ناپذیر می‌سازد؛ همان‌گونه که یک ارتش داوطلب همواره نیرومندتر از ارتشی است که با اجبار گرد آمده است.

۱۲. قدرت دولتی بر پایه اصول «مرکزگرایی دموکراتیک کارگری» استوار است.

بر اساس این اصول، سطوح مختلف سازمانی بر پایه اهمیت‌شان به یکدیگر وابسته‌اند (بخش تابع ناحیه است، ناحیه تابع استان، استان تابع مرکز، و مرکز تابع جمهوری‌ای در مرکز اتحادیه).

اصل همگونی در ترکیب هر یک از این ارگان‌ها بنیادین است: هر ارگان از یک کمیته اجرایی تشکیل می‌شود که دارای دفتر و بخش‌های لازم است، اما هیچ ضمیمه بوروکراتیک بورژوازی همچون «شورای وزیران» یا «شورای کمیسرهای خلق» در آن وجود ندارد.

از پایین‌ترین سطح (بخش‌ها) تا بالاترین سطح (مرکز)، ساختار قدرت چنین است.

کمیته‌های اجرایی توسط مجامع شوراها انتخاب می‌شوند (برای مثال، کمیته‌های اجرایی شهری توسط شوراهای شهری).

در همه سطوح، انتخابات با نظارت عمومی و دقیق برگزار خواهد شد.

۱۳. طبقه کارگر در پی انتقام از استثمارگران خود یا نابودی فیزیکی آنان نیست.

هدف او نابودی امکان عینی استثمار و ستم است — یعنی از میان برداشتن امکان تبدیل کار بسیاری از مردم به ثروت اندکی از آنان.

دولت کارگری این هدف را با سلب مالکیت کامل از بورژوازی محقق می‌سازد.

باین‌حال، دولت کارگری هرگونه تلاش برای بازگرداندن ستم و استثمار را، هرچند کوچک، درهم خواهد کوبید.

تمام استثمارگران پیشین و خدمت‌گزاران وفادارشان، اگر تمایل خود را به تسلیم مسالمت‌آمیز در برابر دولت کارگری نشان دهند، می‌توانند از حمایت قوانین آن برخوردار شوند.

از این‌رو، عدالت در دولت کارگری علنی اجرا خواهد شد و برای هر متهمی حق استفاده از تمامی ابزارهای دفاعی قانونی تضمین می‌شود.

عدالت دولت کارگری تنها اقدامات واقعی برای بازسازی رژیم ستمگر را با زور مسلحانه مجازات خواهد کرد.

انتشار علنی مناظرات قضایی و وجود نظام اداری چندحزبی در دولت کارگری، مانع از آن خواهد شد که این مناظرات به ابزاری برای انتقام سیاسی از سوی این یا آن حزب بدل شوند.

مجازات‌های فراقضایی تنها در مناطقی مجاز است که در آن‌ها شورش استثمارگران یا جنگ داخلی در جریان باشد، و آن نیز فقط در مورد خود استثمارگران قابل‌اعمال است.

۱۴. دین، امر شخصی هر فرد است.

باین‌حال، با در نظر گرفتن نقش تاریخی تمامی ادیان در مقام نیروهایی برای حفظ، نظارت و پاسداری از ایدئولوژی طبقات استثمارگر — تقدیس همه اشکال شکنجه و ابزارهای ترس‌افکنی طبقات حاکم برای مهار کارگران ستم‌دیده، و همسان‌سازی قدرت استثمارگران با قدرت الهی («هر قدرتی از خداست؛ از صاحبان قدرت اطاعت کن») و اعلام هرگونه شورش و مبارزه علیه استثمارگران و دولت‌های آنان به‌عنوان «کار شیطان»، که سزاوار عذاب در آخرت و شکنجه در این جهان است —

تمامی احزاب طبقه کارگر موظفانند فعالانه‌ترین مبارزه سیاسی را علیه افیون مذهبی پیش برند.

دولت کارگری باید بیشترین حد از تبلیغ بی‌دینی و آت‌هایستی را برای گروه‌ها و احزاب تضمین کند، اما نباید به سرکوب هیچ‌کس متوسل شود، چراکه خشونت، تبلیغ و ترویج آت‌هایستی را تضعیف می‌کند، نه تقویت.

از این رو، دولت کارگری آزادی تبلیغ مذهبی و آزادی تبلیغ بی‌دینی را به‌طور هم‌زمان اعلام خواهد کرد.

اما در عین حال، دولت کارگری جانب هیچ دین خاصی را نخواهد گرفت؛ بلکه تنها از علم حمایت خواهد کرد و باید به نفوذ آن در میان توده‌های مردم یاری رساند.

بنابراین، مدارس باید پرورشگاه‌های علم باشند، نه منبرهای کلیسایی؛ آموزش دینی باید کاملاً ممنوع گردد.

تمام اماکن نیایش، ملک دولت اعلام می‌شوند و می‌توان آن‌ها را بر اساس قراردادی ویژه به هر گروهی با هر نوع باور دینی اجاره داد، مشروط بر آنکه فهرستی دقیق از تمامی اشیای قیمتی موجود در معابد ارائه شود.

دین همراه با طبقات و دولت به تدریج پژمرده خواهد شد.

### بخش دوم: روابط با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

۱. انقلاب نوامبر، انقلابی پرولتاریایی بود، زیرا در نتیجه آن، پرولتاریا به مرتبه‌ی طبقه‌ی حاکم ارتقا یافت؛ دموکراسی را فتح کرد؛ و اداره‌ی تولید و دولت را به سازمان‌های خود، یعنی شوراهای نمایندگان کارگران، سپرد؛ بازتوزیع را به تعاونی‌ها واگذار کرد؛ و نظارت را به اتحادیه‌های صنفی.

سازمان‌دهی شوراهای روستایی نمایندگان دهقانان، شوراهای نمایندگان سربازان، و شوراهای شهری نیز تحت تأثیر پرولتاریای انقلابی شکل گرفت.

هژمونی پرولتاریا تا آنجا گسترش یافت که این طبقه، شکل‌های سازمانی خود را بر شوراهای میلیون‌ها دهقان، خرده‌بورژوازی شهری و ارتش تحمیل کرد.

سرنوشت انقلاب از همین جا تعیین شد: این بار، این بورژوازی بزرگ نبود که با القای اشکال پارلمانی سازمان قدرت خویش، خرده‌بورژوازی را به دنبال خود کشید، بلکه پرولتاریا چنین کرد. و این سازمان‌های خرده‌بورژوایی، که در شوراهای نمایندگان کارگران کارخانه‌ها جذب شدند، به نهادهای دولتی بدل گشتند.

۲. سلب مالکیت از چاپخانه‌ها، کارخانه‌های کاغذ، وسایل حمل‌ونقل و ارتباطات، خانه‌ها و باشگاه‌ها امکان آن را فراهم آورد تا «آزادی حقوقی» در دولت بورژوازی، به «آزادی واقعی» بدل شود؛ چرا که این ابزارهای مادی در اختیار کارگران و سازمان‌های آنان قرار گرفت.

حتی در سخت‌ترین دوران جنگ داخلی شدید، کارگران این آزادی سازمان‌یابی احزاب، گروه‌ها، سخنرانی، مطبوعات و اجتماعات را از دست ندادند.

تنها شرطی که پرولتاریا و توده‌های پیرو آن برای بقای قانونی احزاب مطرح کردند، چشم‌پوشی از مبارزه‌ی مسلحانه علیه قدرت شورایی بود.

این وضعیت تا سال ۱۹۲۰ برقرار بود.

۳. از نخستین روزهای نوامبر، بورژوازی جهانی، که از پژواک سهمگین انقلاب نوامبر به لرزه درآمده بود، با نفرتی درنده‌خویانه و سیری‌ناپذیر علیه پرولتاریای روس برخاست؛ پرولتاریایی که جرئت کرده بود استثمارگران را سرنگون کند و بدون آنان زندگی خویش را سامان دهد.

ترس از دست دادن سلطه و نفرتی شدید از انقلاب نوامبر، بورژوازی جهانی را متحد کرد.

سیم‌خاردهایی که میان کشورها کشیده شده بود به شتاب دریده شد، پیمان ورسای با عجله تنظیم گشت، بخشی از نیروهای نظامی برای سرکوب جنبش پرولتری برخاسته از جنگ و انقلاب روسیه به کار گرفته شد، و بخش اعظم ارتش به سوی پرولتاریای روس گسیل گردید.

و سه سال تمام، لشکرهای سرمایه در این سرزمین پهناور، از این سو به آن سو تاختند و هر آن کس را در مسیر خود نابود کردند...

سرانجام از کشور بیرون رانده شدند. پیروزی!

اما این پیروزی برای پرولتاریای روس بسیار گران تمام شد. آنان با از دست دادن برتری خود، بهای آن را پرداختند؛ و دستاوردهای انقلاب نوامبر واژگون شد.

۴. پرولتاریای نسبتاً ضعیف این کشور، با اقتصادی عقب‌مانده، پس از سه سال از این جنگ بی‌رحمانه و بی‌اندازه خون‌بار، به مشتی کارگر تقلیل یافت؛ کارگرانی فرسوده، گرسنه و در آستانه‌ی مرگ از سرما.

صنعت، که پایه و مایه‌ی وجود پرولتاریاست، به سبب کمبود مواد خام، سوخت و مایحتاج زندگی، یا نابود شد یا از حرکت باز ایستاد. دهقانان، پس از آنکه زمین را به‌دست آوردند و میان خود تقسیم کردند، جایگاه اقتصادی و اجتماعی خود را استوار ساختند. پرولتاریای کشاورزی از میان رفت و جای خود را به خرده‌بورژوازی داد.

این سه سال جنگ داخلی، با پیامدهای ویرانگرش بر صنعت، همان تأثیر اقتصادی را بر اقتصاد ابتدایی خرده‌بورژوازی روستا گذاشت.

وابستگی به پرولتاریا و صنعتی که از کشتار «اعلیحضرت نگاهبان مواد خام، سوخت و مایحتاج» گریخته بود، در تاریخ بی‌سابقه بود.

یورش بورژوازی جهانی علیه پرولتاریای روس، توازن نیروهای طبقاتی را بر هم زد و مرکز ثقل آن را از پرولتاریا به سوی خرده‌بورژوازی منتقل کرد. همین امر بود که به «کودتای خرده‌بورژوازی» انجامید.

تصویب‌نامه‌ی نهمین کنگره‌ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) معدود شوراها را نمایندگان کارگران را که هنوز باقی مانده بودند منحل کرد. پرولتاریا از جایگاه طبقه‌ی حاکم سقوط کرد؛ شوراها را نمایندگان کارگران و دهقانان — که سنگ‌بنای انقلاب نوامبر و «هسته‌ی اصلی دولت کارگری» (به تعبیر برنامه‌ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک)) بودند — از میان رفتند و جای خود را به بوروکراسی دادند.

اتحادیه‌های کارگری از اختیار خود خارج و از آن پس تحت تسلط بوروکراسی قرار گرفتند که خود را در قالب «بازرسی کارگران و دهقانان» سازمان داد؛ و اتحادیه‌ها به «مدرسه‌ی کمونیسم» تبدیل شدند، یعنی به تریبونی در خدمت بوروکراسی.

تعاونی‌ها نیز به ضمیمه‌ای بی‌رمق از بازرگانی دولتی تقلیل یافتند؛ حق پرولتاریا و تمامی کارگران برای سازمان‌یابی حزبی، حق سخن گفتن، حق مطبوعات — همگی لغو شد.

در عوض، نظریه‌ی تازه‌ای جایگزین شد: «دیکتاتوری طبقه (پرولتاریا) همان دیکتاتوری حزب است».

بدین‌سان، نظام تک‌حزبی دولت اجتماعی - بوروکراتیک، به‌عنوان شکلی از دولت کارگری و تجسم دیکتاتوری پرولتاریا معرفی شد.

وای بر آنان که این گزاره را به چالش می‌کشیدند!

با این همه، تردیدی نیست که فرایند انتقال مرکز ثقل روابط طبقاتی از پرولتاریا به خرده‌بورژوازی، هم‌زمان با رشد گرایش‌هایی به سوی شکل اداری و بوروکراتیک دولت اجتماعی تک‌حزبی پیش رفت.

۵. خرده‌بورژوازی تنها از طریق بوروکراسی می‌تواند حکومت کند، و واگذاری تمامی منابع صنعت شهری که به واسطه‌ی انقلاب نوامبر سلب مالکیت شده بود، او را به فرمانروای مطلق کشور بدل کرد.

به این ترتیب، بوروکراسی زیر پرچم پرشکوه نوامبر، قدرت را تصاحب کرد.

۶. یکی از پیامدهای این کودتا که بر سراسر نظریه و عمل انترناسیونال کمونیستی تأثیری تعیین‌کننده داشت، استقرار رژیم سرمایه‌داری دولتی بود که در نظریه و عمل، تحت سلطه‌ی بوروکراسی همه‌توان قرار داشت؛ بوروکراسی‌ای که در رأس دولت و در رأس تولید ایستاده است.

آشکار است که از دید بوروکراسی، این وضعیت، وضعیتی آرمانی جلوه می‌کند.

پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی باید خود را به بلندی‌های انقلاب نوامبر برساند و در این مسیر اقدامات زیر را دنبال کند:

۱. سازمان‌دهی شوراهای نمایندگان کارگران که وظیفه هدایت تولید را بر عهده دارند و باید به «هسته‌ی اساسی دولت» بدل شوند.

۲. اختصاص مدیریت توزیع به تعاونی‌ها و واگذاری حقوق، تعهدات، تجهیزات و سرمایه‌ی مؤسسات تجاری دولت به آن‌ها.

۳. اختصاص مدیریت نظارت دولت به اتحادیه‌ها و انتقال تمامی وظایف بازرسی کارگران و دهقانان به آن‌ها.

۴. قانونی کردن تمامی احزاب و گروه‌هایی که مبارزه مسلحانه علیه قدرت شورایی را رد می‌کنند.

۵. لغو تمامی سرکوب‌های مخفیانه پرولتاریا، دهقانان و روشنفکران مستقل توسط اداره سیاسی دولت (GPU) و حذف تمامی وظایف قضایی آن و تبدیل آن به یک دستگاه تحقیقاتی پلیسی.

۶. عفو برای همه اعضای احزاب و گروه‌های سیاسی بازداشت‌شده که مبارزه مسلحانه علیه قدرت شورایی را رد می‌کنند و بررسی پرونده‌های سایر زندانیان سیاسی توسط دادگاه علنی برای تعیین مسئولیت واقعی آنان.

۷. آزادی اقتصادی برای تمامی دهقانان و گسترش هرچه بیشتر بهره‌برداری کشاورزی از طریق مکانیزه کردن بهتر.

۸. بازسازمان‌دهی دستگاه دولتی بر اساس اصول این برنامه.

۹. در حالی که در کشورهای سرمایه‌داری تحقق برنامه ما تنها از طریق انقلاب ممکن است، در اتحاد شوروی، کشوری با سرمایه‌داری دولتی، می‌توان آن را به صورت مسالمت‌آمیز و از طریق اصلاحات به انجام رساند؛ امری که مستلزم اعمال فشار توسط پرولتاریای جهانی است.

با توجه به ویژگی طبقاتی برنامه‌مان، تحقق آن از طریق انقلاب خواهد بود، زیرا هدف آن سرنگونی یک طبقه (بوروکراسی) توسط طبقه‌ای دیگر (پرولتاریا) است؛ با این حال، بسته به روش‌ها، امکان تحقق آن از طریق اصلاحات نیز وجود دارد.

۷. تضادهای موجود میان سرمایه‌داری دولتی شوروی، که بر انحصار وسایل تولید توسط دولت استوار است، و سرمایه‌داری مالکیت خصوصی در تمامی کشورهای بورژوازی، ناپذیر و اجتناب‌ناپذیر است. پیروزی یکی، شکست دیگری را به دنبال دارد. این تضادها به نبردی روزافزون و شدید منجر می‌شوند. به مدت دوازده سال، بورژوازی جهانی شوروی را در یک بلوک مالی و اقتصادی محاصره کرده و با استفاده از تمامی ابزارهای ممکن، از جمله زور نظامی، تلاش کرده است رژیم بورژوازی را در این کشور بازگرداند. این تلاش ضدانقلاب بورژوازی توسط احزاب انترناسیونال دوم حمایت می‌شود.

بوروکراسی شوروی (که به مخالفت ۱۸ مشهور آن مرتبط است) تلاش دارد اهداف، وظایف، ایده‌ها و روش‌های خود را بر پرولتاریای تمامی این کشورها تحمیل کند.

آن‌ها می‌خواهند پرولتاریای جهانی را به ارابه‌ بوروکراتیک اجتماعی ببندند، و آن را وادار به مبارزه کنند، نه برای دولت کارگری، بلکه برای دولت اجتماعی - بوروکراتیک و یک رژیم سرمایه‌داری دولتی، و همه این‌ها از طریق کمینترن.

پرولتاریای بین‌المللی باید خود را از چنگال بورژوازی رها سازد و به جای آنکه از تلاش‌های ضدانقلابی بازسازی و مبارزه مسلحانه علیه شوروی حمایت کند، باید به پرولتاریای شوروی کمک کند تا دوباره خود را به بلندی‌های نوامبر برساند، با اقدام علیه منافع بورژوازی داخلی‌اش، یعنی در راستای سرنگونی آن و بنیان‌گذاری دولت کارگری.

گرایش به جنگ داخلی، به نبرد آلونک‌ها علیه کاخ‌ها، به انقلاب برای تأسیس دولت کارگری در تمام کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، تنها تضمین واقعی دفاع از اتحاد شوروی در برابر بازسازی سلطه بورژوازی است، و نیز تنها یاری واقعی برای پرولتاریای شوروی در آن نبرد وحشیانه‌ای است که برای حفظ دستاوردهای نوامبر علیه بورژوازی می‌ورزد.

گرایش به جنگ آلونک‌ها علیه کاخ‌ها، به جنگ داخلی، به انقلاب، برای تمامی احزاب کارگری در سرتاسر دوران انقلاب پرولتری ضروری است. فارغ از مدت این دوران، فارغ از تغییرات وضع اقتصادی، و فارغ از فراز و فرودهای واپسگرایی، شعارهای جدایی‌ناپذیر برنامه و تاکتیک انقلابی پرولتری همچنان برقرار خواهند ماند.

حفظ این گرایش، چه در زمان جنگ علیه اتحاد شوروی و چه در جنگ‌های میان کشورهای بورژوایی، اجتناب‌ناپذیراً این جنگ‌ها را به نزاعی میان طبقاتی تبدیل خواهد کرد؛ به جنگ آلونک‌ها علیه کاخ‌ها، به جنگ داخلی، به انقلاب — و در نهایت به زنجیره‌ای از جنگ‌های بین‌المللی و جنگ‌های طبقاتی خواهد انجامید.

علاوه بر این، با پی‌گیری این گرایش، جنبش پرولتری خود را از قیومیت بوروکراسی شوروی رها خواهد ساخت، از اعمال اهداف، وظایف و تاکتیک‌های آن بر پرولتاریای بین‌المللی جلوگیری خواهد کرد و مانع از آن خواهد شد که نارضایتی مشروع کارگران به سوی اهداف بوروکراتیک مصادره شود. برعکس، تضادهای موجود میان بوروکراسی و بورژوازی به تقویت جنبش پرولتری کمک می‌کند، زیرا جریان نارضایتی پرولتاریا در کشورهای بورژوایی را به سیلاب مبارزه انقلابی برای دولت کارگری و اهداف طبقه پرولتاریا هدایت می‌نماید.

### بخش سوم: تاکتیک‌ها

۱. انقلاب کارگری وظیفه خود کارگران است. تنها اکثریت سازمان‌یافته پرولتاریا می‌تواند به حل مسائل تاریخی طبقه کارگر دست یابد.

تلاش‌های اقلیت پرولتاریا برای سازمان‌دهی سرنگونی‌ای انقلابی برخلاف اراده اکثریت محکوم به شکست است و تنها موجب تضعیف پرولتاریا و به تأخیر افتادن ساعت پیروزی آن خواهد شد.

تنها پرولتاریا است که (۱) به صورت شوراهای نمایندگان کارگران، (۲) در قالب اتحادیه‌ها، (۳) با در اختیار داشتن یک تعاونی عظیم، و (۴) با اکثریتی استوار از حامیان انقلاب کارگری سازمان‌یافته باشد، می‌تواند به راه‌حل عملی این وظیفه تاریخی نزدیک شود؛ وظیفه‌ای که تنها تحت چنین شرایطی به یک کار عملی و راهبردی بدل می‌شود و هنر قیام را فرا می‌گیرد. (کمیت به کیفیت تبدیل می‌شود).

۲. در طول فرآیند انقلاب، پرولتاریا شکل‌های سازمانی خود را در میان سربازان نهادینه می‌کند و با ایجاد شوراهای نمایندگان سربازان آن‌ها را به صفوف خود می‌افزاید؛ با ترکیب و تمرکز نیروهای شوراهای نمایندگان کارگران و شوراهای نمایندگان سربازان، پرولتاریا نیروی مسلحی به دست می‌آورد، نیروی بورژوازی را منحل می‌سازد و مسیر را برای تجهیز انبوه کارگران از طریق تسلیحات هموار می‌کند.

۳. پرولتاریا شکل‌های سازمانی خود را در خرده‌بورژوازی روستایی و شهری نیز نهادینه می‌کند؛ با ایجاد شوراهای روستایی نمایندگان دهقانان و شوراهای شهری و جذب آن‌ها در صفوف خود، دست‌کم این لایه‌های جمعیتی را خنثی می‌کند و مانع از آن می‌شود که بورژوازی آن‌ها را برای لشکرکشی‌های ضدانقلابی خود در ذخیره نگاه دارد.

۴. در این شرایط، پیروزی پرولتاریا از طریق ترکیبی ماهرانه از اعتصاب سیاسی عمومی و قیام مسلحانه تضمین می‌شود؛ (اعتصاب وقتی متوقف می‌شود که به تضمین حمل‌ونقل نیروهای انقلابی مربوط باشد، در برابر حمل‌ونقل نیروهای ضدانقلاب به شدت فعال و همراه با تمام وسایل خرابکاری است؛ وقتی ارتباط تلفنی، تلگرافی، پستی، تلگرامی، خودروبی یا دیگر وسایل بین نیروهای انقلابی لازم باشد متوقف می‌شود، اما وقتی همین ارتباط برای نیروهای ضدانقلاب لازم باشد، شدت می‌یابد).

۵. پس از پیروزی، پرولتاریا و احزاب پیشرو آن، تاکتیک خود را به‌طور ناگهانی تغییر می‌دهند: در حالی که تا آن زمان از جنگ داخلی بی‌رحمانه و انقلاب حمایت کرده‌اند، به مدافعان صلح و سازندگان صبور دولت بر اساس بنیادهای نوین بدل می‌شوند و با تمام توان خود دولت کارگری را تحکیم می‌کنند، و هر آنچه که بتواند آن را نابود سازد یا توسعه‌اش را مختل کند، رد می‌کنند.

۶. با این حال، انقلاب نبرد تعیین‌کننده خود را از طریق نبردها و زد و خوردهای جزئی بخش‌های مختلف پرولتاریا آماده می‌سازد که به شکل اعتصابات، تظاهرات و قیام‌ها بروز می‌یابند. این اقدامات بر اساس مطالبات جزئی صورت می‌گیرند: کاهش ساعت کار، افزایش دستمزد، مبارزه برای تأمین اجتماعی، افزایش مزایای بیکاری و غیره. با توجه به ماهیت توده‌ای آن‌ها، ناگزیر به مسائل سیاسی عمومی و راه‌حل انقلابی برای تمامی مشکلات پرولتاریا منتهی می‌شوند.

این امر وحدت دیالکتیکی جنبش پرولتاریایی را آشکار می‌سازد که بازتاب‌دهنده وحدت دیالکتیکی هستی پرولتاریایی است: رابطه بین منافع روزمره و فوری و اهداف کلی آن‌ها.

۷. آرمان‌های طبقهٔ پرولتاریا نتیجهٔ وضعیت آن‌ها در بردگی مزدبگیری تحت سلطهٔ سرمایه است. بدون فقرها، رنج‌ها و بی‌عدالتی‌های متعدد و بدون تمامی مصائبی که از این وضعیت ناشی می‌شود، پرولتاریا نمی‌توانست این آرمان‌ها را بسازد و ضرورتی برای مبارزه علیه سرمایه‌داری احساس نمی‌کرد.

جدا کردن مصنوعی آرمان‌های طبقهٔ پرولتاریا از زندگی روزمرهٔ آن‌ها، و مخالفت مصنوعی با مبارزه برای مطالبات جزئی و اصلاحات و جنبش انقلابی، تمایل دارد جنبش پرولتاریا را تکه‌تکه کند و همچنین جنبش انقلابی را تضعیف نماید.

۸. در این شرایط، احزاب حامی رژیم سرمایه‌داری، احزاب انترناسیونال دوم و فاشیست‌ها، به‌راحتی از فقر و رنج روزمرهٔ پرولتاریا بهره‌برداری کرده و همچنان بهره‌برداری می‌کنند، با هدف تقویت رژیم سرمایه‌داری از طریق هدایت نارضایتی پرولتاریا به سوی مبارزهٔ صرفاً مسالمت‌آمیز برای اصلاحات جزئی در سرمایه‌داری.

۹. به همین دلیل، اتحاد مبارزه برای مطالبات جزئی با مبارزه برای آرمان‌های کلی طبقه تنها راه رسیدن به پرولتاریاست وقتی که تحت تأثیر شوم آرمان‌های بورژوازی و بوروکراسی قرار دارد و آن‌ها را به انقلاب سوق می‌دهد.

تمامی احزاب کمونیست کارگری باید در فعالیت روزمرهٔ اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها شرکت کنند، در انتخابات پارلمانی حضور داشته باشند، از منافع و نیازهای فوری پرولتاریا دفاع کنند و همزمان برای سازمان‌دهی شوراهای نمایندگان کارگران، برای بازسازی اتحادیه‌ها به اتحادیه‌های تولیدی، برای مشارکت گسترده در اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها و برای جنگ آلونک‌ها علیه کاخ‌ها تبلیغ و agitation کنند.

کار انقلابی نباید به‌صورت مخالفت مبارزه برای انقلاب با مبارزه برای مطالبات جزئی تصور شود؛ بلکه باید با هدایت این مطالبات جزئی و استفاده از نارضایتی پرولتاریا، روحیه انقلابی را در آن دمیده و آن را با هدف‌گیری رژیم سرمایه‌داری شدت بخشید و انقلابی نمود.

این امر نیروی خارق‌العاده و قدرتی به جنبش انقلابی می‌بخشد که قادر است دیوارهای «اریحای سرمایه‌داری» را فرو ریزد.

۱۰. در حالی که فعالیت در سازمان‌های پرولتری — اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها — وظیفه اساسی احزاب کمونیست کارگری است، که توسط نقش تاریخی این سازمان‌ها در انقلاب کارگری و به زودی با تحقق آن تحمیل شده است، مشارکت در انتخابات پارلمانی باید تنها تا زمانی ادامه یابد که شوراهای نمایندگان کارگران سازمان‌دهی شده باشند. پس از آن، تمرکز کامل باید به شوراهای منتقل شود، زیرا شوراهای سازمان‌هایی بدل می‌شوند که تصمیماتشان جایگزین تصمیمات پارلمانی برای پرولتاریا و سازمان‌های آن می‌شود.

شوراهای و مبارزه آن‌ها علیه پارلمان‌ها باید از آن پس تمام نیروها و اقتدار احزاب پرولتری را جذب کنند. آن‌ها باید قدرت رقیب برای قدرت بورژوازی باشند و به این ترتیب، نبرد تعیین‌کننده میان پرولتاریا و بورژوازی را آغاز کنند.

۱۱. هر جنبشی که هدفش سرنگونی انقلابی بورژوازی و پیروزی برتری پرولتاریا باشد، باید توسط ما، احزاب کمونیست کارگری حمایت شود.

احزاب کمونیست کارگری می‌توانند توافق‌ها و بلوک‌های کوتاه‌مدت یا بلندمدت با سازمان‌ها، گروه‌ها و احزابی که ضرورت سرنگونی انقلابی بورژوازی را می‌پذیرند، نهایی کنند، به منظور حل مشکلات ناشی از جنبش انقلابی و تلاش برای مؤثرتر کردن ضرباتی که به سرمایه‌داری وارد می‌شود، بدون آنکه در هیچ حالتی از دفاع از برنامه خود کوتاه بیایند یا استقلال سازمانی خود را فدا کنند.

گ. میاسنیکوف

قسنطنیه

۲۲ مارس ۱۹۳۰

۲. علاوه بر منابع ذکرشده، خوانندگان می‌توانند به [P. Bourrinet, left-dis.nl](http://P.Bourrinet,left-dis.nl) و به زبان انگلیسی به آثار [Malcolm Archibald, katesharpleylibrary.net](http://Malcolm Archibald, katesharpleylibrary.net) و [Paul Avrigh, libcom.org](http://Paul Avrigh, libcom.org) مراجعه کنند،

همچنین به کتاب *The Russian Communist Left ۱۹۱۸-۳۰* (International Communist Current)

۳. این سازمان در سال ۱۹۲۲، پس از انشعابی در KAPD، توسط اعضای گرایش Essen، از جمله هرمان گورتر و کارل شرودر، تأسیس شد، در حالی که جناح برلین معتقد بود تشکیل یک سازمان بین‌المللی هنوز زود است. به آن حزب کارگران کمونیست سیلویا پنکهرست، حزب کارگران کمونیست هلند، کمونیست‌های چپ در روسیه (که مطابق آن نام خود را به حزب کارگران کمونیست تغییر دادند)، گروه کارگران کمونیست در روسیه و برخی کمونیست‌ها در بلژیک و بلغارستان پیوستند. گروه کارگران کمونیست به دلیل امتناع این سازمان از پذیرش جبهه متحد با کمیته بین‌المللی کمونیست (Comintern) آن را ترک کرد و عملاً در سال ۱۹۲۷ با پایان یافتن گرایش Essen منحل شد، هرچند هنوز در اوایل دهه ۱۹۳۰ در هلند نشریاتی به نام آن منتشر می‌شد. متن حاضر به نظر می‌رسد تلاشی برای احیای آن پروژه باشد (در سال ۱۹۲۸، گروه کارگران میاسنیکوف، گروه پانزده نفری ساپرانوف و بازماندگان اپوزیسیون کارگری کنفرانسی برگزار کردند که تصمیم گرفتند «دفتر مرکزی گروه کارگران را به‌عنوان دفتر سازماندهی مرکزی برای احزاب کارگران کمونیست شوروی تشکیل دهند»، مراجعه کنید به: [leftcom.org](http://leftcom.org)).

۴. نقل قول در R. Stites, *Revolutionary Dreams*, p. ۳۹.

۵. لنین، *Collected Works Vol. ۲۶*, p. ۲۸۸.

۶. S.A. Smith, *Red Petrograd*, p. ۲۴۴.

۷. تمام نقل قول‌های پیش از این از [marxists.org](http://marxists.org) گرفته شده‌اند.

۸. لنین، *The Trade Unions, The Present Situation and Trotsky's Mistakes*.

۹. مراجعه کنید به R. V Daniels, *The Conscience of the Revolution*, p. ۱۳۲.

۱۰. [marxists.org](http://marxists.org).

۱۱. [marxists.org](http://marxists.org).

۱۲. در بخش ۱ سند پیش‌نویس پلتفرم (نقطه ۳)، به نظر می‌رسد میاسنیکوف پیشنهاد می‌کند که اتحادیه‌ها در واقع تولید را اداره خواهند کرد که این نزدیک به موضع اپوزیسیون کارگران بود که بسیاری از اعضای گروه کارگران با آن مرتبط بودند.

۱۳. متن آن را می‌توان در Archibald (بالا) و در [marxists.org](http://marxists.org) یافت.

۱۴. کشتار از پیش طراحی شده کارگران انقلابی در آلمان توسط سوسیال دموکرات نوسکه با هدایت نیروهای وفادار به فرماندهی عالی ارتش و سلطنت سابق شناخته شده است. میاسنیکوف اقدامات بعدی سوسیالیست‌هایی مانند کارل سورینگ (۱۸۷۵-۱۹۵۲) را اضافه می‌کند، کسی که وزیر کشور پروس و همچنین جمهوری وایمار شد. او پیش‌تر با ژنرال فون زکت قراردادی محرمانه برای ایجاد ارتش مخفی انجام داده بود و همچنین در شوروی آموزش دیده بود (پس از معاهده راپالو). او بعداً اولین قانون اضطراری برای دفاع از جمهوری وایمار (۱۹۳۰) را تدوین کرد که پیش‌زمینه‌ای برای قانون توانمندسازی هیتلر بود. نام دیگر کارل زورگیبل (۱۸۷۸-۱۹۶۱)، رئیس پلیس برلین است که دستور داد در اول ماه مه ۱۹۲۹ به تظاهرکنندگان تیراندازی شود و ۳۲ نفر کشته شدند، رویدادی که به «می خونین» مشهور شد و پس از آن مناطق کارگری و دینگ و نوی کولن را محاصره کرد.

۱۵. در متن فرانسوی اصلی آمده «suppression of support for their hats (couvre-chef)» که احتمالاً اشاره‌ای طعنه‌آمیز است.

۱۶. این و نقل قول قبلی از مانیفست کمونیست گرفته شده است.

۱۷. در متن اصلی، میاسنیکوف مکرراً از «Coopération» یاد می‌کند که ما آن را تعاونی‌ها ترجمه کردیم؛ با توجه به شیوع گسترده این سازمان‌ها در انقلاب روسیه، این ترجمه موجه به نظر می‌رسد.

۱۸. اشاره به اپوزیسیون چپ تروتسکیستی دارد، که میاسنیکوف آن را به‌عنوان چهره‌ای «چپ» از بوروکراسی می‌دید.

۲. این سازمان در سال ۱۹۲۲، پس از انشعاب در KAPD، توسط اعضای گرایش Essen، از جمله هرمان گورتر و کارل شرودر تأسیس شد؛ در حالی که جناح برلین معتقد بود هنوز زود است که سازمانی بین‌المللی شکل گیرد. به آن حزب، گروه‌هایی مانند حزب کارگران کمونیست سیلویا پنکهرست، حزب کارگران کمونیست هلند، کمونیست‌های چپ در روسیه، گروه کارگران کمونیست روسیه و برخی کمونیست‌ها در بلژیک و بلغارستان پیوستند.

گروه کارگران کمونیست به دلیل امتناع این سازمان از پذیرش جبهه متحد با کمیته بین‌المللی کمونیست (Comintern) آن را ترک کرد و عملاً در سال ۱۹۲۷ با پایان گرایش Essen منحل شد، هرچند تا اوایل دهه ۱۹۳۰ در هلند نشریاتی به نام آن منتشر می‌شد. متن حاضر به نظر می‌رسد تلاشی برای احیای آن پروژه باشد. (رجوع کنید به: [leftcom.org](http://leftcom.org) برای کنفرانس ۱۹۲۸ گروه میاسنیکوف و گروه پانزده نفری ساپرانوف)

۳. نقل قول در: R. Stites, *Revolutionary Dreams*, p. ۳۹.

۴. لنین، *Collected Works, Vol. ۲۶*, p. ۲۸۸.

۵. S.A. Smith, *Red Petrograd*, p. ۲۴۴.

۶. تمامی نقل قول‌های پیشین از [marxists.org](http://marxists.org)

۷. لنین، *The Trade Unions, The Present Situation and Trotsky's Mistakes*

۸. R. V. Daniels, *The Conscience of the Revolution*, p. ۱۳۲.

۹. پیشنهاد میاسنیکوف در پیش‌نویس پلتفرم (بخش ۱، نقطه ۳) مبنی بر اداره تولید توسط اتحادیه‌ها، نزدیک به موضع اپوزیسیون کارگران بود.

۱۰. متن کامل در [marxists.org](http://marxists.org) و Archibald در دسترس است.

۱۱. کشتار کارگران انقلابی در آلمان توسط سوسیال‌دموکرات‌نوسکه و با همکاری نیروهای وفادار به ارتش و سلطنت سابق اجرا شد. اقدامات بعدی سوسیالیست‌هایی مانند کارل سورینگ و کارل زورگیبل نیز این روند را ادامه دادند؛ این رویدادها زمینه‌ساز قانون توانمندسازی هیتلر شد.

۱۲. در متن فرانسوی اصلی آمده: «suppression of support for their hats (couvre-chef)»، که احتمالاً اشاره‌ای طعنه‌آمیز است.

۱۳. تمامی این نقل قول‌ها از مانیفست کمونیست اقتباس شده‌اند.

۱۴. اصطلاح «Coopération» در متن میاسنیکوف به تعاونی‌ها ترجمه شد، با توجه به شیوع گسترده آن‌ها در انقلاب روسیه، این ترجمه موجه است.

۱۵. اشاره به اپوزیسیون چپ تروتسکیستی دارد که میاسنیکوف آن را «چپ» از بوروکراسی می‌دید.